

خدا چه دوست دارد؟ چه دوست ندارد

■ سید سعید هاشمی

نویسنده: شمس حجازی
ترجمه: مجید ملامحمدی
نشر براق



سال‌های زیادی است که مؤسسات و نهادهای مذهبی احساس تکلیف کرده‌اند و برای ترویج باورهای اسلامی، حرکت‌های وسیعی را انجام می‌دهند. البته این‌که نهادهای مذهبی احساس نگرانی کنند، محدود به جامعه ما نیست و جوامع دیگر از جمله جوامع غربی هم همین احساس را دارند و نسبت به رواج حرکت‌های مذهبی در جامعه، تلاش‌های زیادی دارند. حتی جامعه صهیونیست از آن‌جا که افکار خود را افکاری الهی می‌خواند سعی در همه‌گیر کردن باورهای خود، ابتدا در بطن جامعه اسرائیل و سپس در کل جهان دارد. به همین دلیل است که می‌بینیم مجله‌هایی شیک در آرا و افکار صهیونیزم به زبان‌های زنده دنیا منتشر می‌کند و به اقصا نقاط عالم می‌فرستد. پس این دید غلط که اگر تبلیغات مذهبی در جامعه زیاد شود امکان دارد مخاطب، مذهب را پس بزند، باور درستی نیست و نمی‌تواند عقیده‌ای عمومی و ثابت شده باشد. اتفاقاً یک مورد مثبت این تبلیغات مذهبی این است که مبلغین مذهبی ما، شیوه‌های نوین تبلیغ را پیدا می‌کنند و از شیوه‌های منسوخ دست می‌کشند. چه کسی باور می‌کرد که روزی حوزه علمی تشیع وارد سینما و روزنامه و ادبیات داستانی و حتی فضای مجازی شود. حوزه‌ای که در ابتدای انقلاب، شیوه‌ای به جز منبر بلد نبود و حتی گاه بعضی از روحانیون،

داستان و سینما را حرام می‌دانستند اینک به شیوه‌های تبلیغی وسیعی دست یافته‌اند و به هر طریقی سعی در نفوذ در دل‌های مردم جامعه دارند.

نشر بُراق سال‌های زیادی نیست که پا در عرصهٔ تولید و توزیع کتاب گذاشته اما در همین زمان اندک توانسته راه خود را بیابد و ایده‌های خود را به جامعه بشناساند. نشر بُراق دوست دارد به اهداف مذهبی خود بیندیشد و همیشه در پی جستن راهی است تا کتاب‌های زیباتری برای کودکان و نوجوانان عرضه کند. کتاب‌هایی با قطع‌هایی جالب، نقاشی‌هایی حرفه‌ای و چاپی نفیس که توانسته‌اند حرفی برای گفتن داشته باشند. با همهٔ این حرف‌ها این ناشر در یافتن نویسندگانی مطرح و اهل ذوق یا کوتاهی کرده یا ناتوان است. نویسندگانی که نامشان روی کتاب‌های این انتشارات می‌آید یا تازه‌کارند و یا ناآشنا با عرصهٔ ادبیات کودک. البته گاه در میان چند ده کتابی که منتشر می‌کند ناگهان نامی آشنا دیده می‌شود. مثل همین کتابی که هم‌اینک می‌خواهیم دربارهٔ آن صحبت کنیم: «خدا دوست دارد... خدا دوست ندارد...» ترجمهٔ مجید ملامحمدی. مجید ملامحمدی نویسندهٔ نام‌آشنای کودکان و نوجوانان که این دفعه دست به کار جدیدی زده: ترجمهٔ یک کتاب مذهبی.

کتاب، حاوی چهارده داستانک برای خردسالان است. ناشر در یادداشت پشت کتابش نوشته: در قرآن کریم ۱۶ آیه با عبارت «خدا دوست دارد» و ۱۶ آیه با عبارت «خدا دوست ندارد» آمده است. نویسنده از هر کدام از موضوعات، ۷ آیه را در قالب داستانی زیبا بیان نموده است تا کودک با مطالعهٔ آن از عبرت‌های قصه درس بگیرد. رفتارهایی را انجام دهد که خداوند دوست دارد و از رفتارهایی که موجب خشم و غضب خداوند می‌شود، اجتناب نماید.

می‌بینید که ناشر خیلی رک و شفاف، هدفش را در یادداشت کوتاه پشت کتاب نوشته است. شیوهٔ نوشتن مطالب توی کتاب هم این هدف را عیناً دنبال می‌کند: در ابتدای هر داستانک آیه‌ای کوتاه با رنگ متفاوت و در داخل گیومه همراه با

نشانی آمده است. یعنی نویسنده و ناشر هیچ‌کدام تلاشی نداشته‌اند تا اهداف خود را در پوشش و در هسته قرار دهند و هراسی نداشته‌اند که نکند کودک با دیدن اهداف مذهبی ما، کتاب را برنگزیند. این مسئله نشان می‌دهد که اولاً ناشر و نویسنده بر ادامه راهشان اصرار دارند؛ ثانیاً مخاطبان خود را پیدا کرده‌اند و حتی در فروش رفتن کتاب هم تردید ندارند. یعنی می‌دانند که مشتری خود را دارند. این مسئله نشان می‌دهد این‌که بعضی از آمارها می‌گویند کتاب، دیگر مشتری ندارد، مخصوصاً کتاب‌های دینی که باعث ردول مذهبی مخاطبین می‌شوند و نسبت به آنها اقبالی نمی‌شود و اگر بشود پیامش نتیجه عکس می‌دهد، خیلی نباید پایه و اساس درستی داشته باشند؛ چرا که اگر واقعاً نسبت به کتاب به خصوص کتاب مذهبی اقبالی از سوی مخاطب نبود، نشر براق که اس و اساسش را بر کتاب مذهبی گذاشته باید تا حالا صدباره ورشکست شده بود یا حداقل این‌که باید به سمت و سوی نشر کتاب‌های غیر مذهبی می‌رفت. اما او خوب فهمیده که اولاً در میان سیزده چهارده میلیون کودک ایرانی، هنوز کودکان زیادی هستند که تشنه یادگیری مفاهیم اسلامی هستند، ثانیاً نشر کتاب و توزیع آن راهکارهای خاص خودش را می‌طلبد و این‌که بخواهی کتاب را چاپ کنی و منتظر باشی که مخاطب کودک بیاید و کتاب را از دفتر نشر تو بقايد، انتظار عبثی است.

مخاطب بدوی و به جای اینکه او کتاب تو را بخرد تو او را بخری.

داستان‌های کتاب بسیار کوتاه هستند. در حد صد و هفتاد - هشتاد کلمه. یعنی هرکدام به اندازه نیم صفحه. حروف درشت کار شده‌اند و به کارگیری رنگ‌های مختلف و شاد از ویژگی‌های کتاب هستند. ملامحمدی داستان دینی را به خوبی می‌شناسد و به زوایای آن آشناست. همان دو ویژگی که در سایر داستان‌های مذهبی او می‌بینیم اینجا هم خودنمایی می‌کند: فضا سازی خوب و نثر مناسب. چیزی که خیلی از نویسندگان مذهبی ما نه تنها آن‌ها را در نوشته‌هایی که برای کودکان می‌نویسند به کار نمی‌برند بلکه بنده‌های خدا اصلاً نمی‌دانند فضا سازی چیست و نثر مناسب به چه معنی است و دقیقاً کتاب کودک را با مسجد و منبر اشتباه می‌گیرند.



اولاً در میان سیزده چهارده میلیون کودک ایرانی، هنوز کودکان زیادی هستند که تشنه یادگیری مفاهیم اسلامی هستند، ثانیاً نشر کتاب و توزیع آن راهکارهای خاص خودش را می‌طلبد و این‌که بخواهی کتاب را چاپ کنی و منتظر باشی که مخاطب کودک بیاید و کتاب را از دفتر نشر تو بقايد، انتظار عبثی است.

با این حال نویسنده یعنی آقا یا خانم شمس حجازی که عرب زبان هم هست و بنده او را نمی‌شناسم، با وجود اینکه برای انتقال مفاهیم از موضوعات به‌روز استفاده کرده اما بعضی موضوعات برای ما یادآور سال‌های دوران سی‌چهل سال پیش هستند. به قسمتی از داستانک شاگرد نانوا دقت کنید:

«نمی‌خواستم مادر بفهمد. این چندمین بار بود که از نانوا کتک می‌خوردم. توی اتاق بودم که مادر به سراغم آمد و به صورتم خیره شد.

- چی شده پسر، با کسی دعوا کرده‌ای، چرا زیر چشمت کبود است؟!

- ما... مادر... آقای نانوا کتکم زد!

صدای ناله مادر بلند شد.

- بچه یتیم گیر آورده، خدا جوابش را بدهد. آخر چرا؟

گفتم: نان‌های تنور زیاد بود. داشتم آنها را یکی یکی بیرون می‌کشیدم که یکی از نان‌ها سوخت و...».

شاید آنها که سن‌شان بالای چهل و پنجاه سال است یادشان بیاید که پیش از انقلاب، گاهی در نانوائی‌ها از بچه‌های کم‌سن و سال به عنوان شاگرد نانوا استفاده می‌کردند اما امروزه دیگر کسی در نانوائی‌ها کودکان هفت هشت ده ساله نمی‌بیند. هر چند نویسنده کتاب ایرانی نیست و احتمالاً در عراق زندگی می‌کند (انتشارات براق شعبه‌ای در عراق دارد و نویسندگان عراقی با این نشر همکاری دارند) با این حال کار کردن یک بچه خردسال (با توجه به اینکه این کتاب برای خردسالان نوشته شده است) کمی عجیب است.

در پایان حیف است که از نقاشی‌های زیبای کتاب حرفی نزنیم. خوش‌بختانه ناشر، نقاشی را می‌شناسد و تصویرگران حرفه‌ای را به کار می‌گیرد. همین کار، نوعی احترام به مخاطب است که اگر مذهبی نیست و کتاب‌های مذهبی را دوست ندارد، حداقل می‌تواند نقاشی‌های کتاب را ببیند و لذت ببرد. چه بسا خود همین نقاشی‌های زیبا مفاهیم خاصی را به مخاطب خردسال القا کنند.



شاید آنها که سن‌شان بالای چهل و پنجاه سال است یادشان بیاید که پیش از انقلاب، گاهی در نانوائی‌ها از بچه‌های کم‌سن و سال به عنوان شاگرد نانوا استفاده می‌کردند اما امروزه دیگر کسی در نانوائی‌ها کودکان هفت هشت ده ساله نمی‌بیند.